گفت‌وگوی احمد غلامی با حسین مرعشی

ایران نیاز به تغییر راهبرد دارد

حسین مرعشی از تغییر راهبرد می‌گوید. اینکه زمانه آن فرا رسیده است که همچون دوران پس از جنگ که هاشمی‌رفسنجانی فصل تازه‌ای در سیاست‌ورزی به نام سازندگی ایجاد کرد. اینک نیز راهبردی تازه در پیش گرفت؛ راهبردی که موجب توسعه اقتصادی ایران شود تا از رفقای جدی خود در منطقه عقب نماند. حسین مرعشی نگاه متفاوتی به مسئله هسته‌ای دارد؛ او باور دارد ایران در دانش هسته‌ای به مرحله‌ای رسیده است که می‌تواند درباره کم و کیفت آن گفت‌وگو کند. از این‌رو معتقد است با در نظر گرفتن شرایط امروز و ضعف‌ها و قدرت‌هایمان باید با میز مذاکره و مهم‌تر از آن به نتیجه مذاکرات نگاه کرد. از نظر او اجماعی جدی پشت این مذاکرات است و بنابراین در پایان مذاکرات همه نهادهای دولتی و جناح‌های سیاسی باید از نتایج حاصله آن حمایت کنند. در عین حال مرعشی معتقد است توافق باید آغازیک تغییر راهبرد محسوس باشد. او همچنین در مورد مفهوم وفاق در دولت پزشکیان معتقد است که وفاق باید در سطح سیاست‌های کلان باشد؛ وفاقی که از قانون اساسی بیرون می‌آید و مثبت است. با این حال مرعشی از لزوم انسجام در سیاست‌ها و رویکردهای دولت نیز می‌گوید و اینکه دولت باید در کارش صلابت و انسجام داشته باشد.

ایران و آمریکا پیش‌ازاین تمایلی به انجام مذاکره و توافق نداشتند. به نظرتان حالا چه ضرورت‌هایی به وجود آمده که یکباره فضای پیشین تغییر کرده و درباره حصول توافق خوش‌بینی به وجود آمده است؟

آقای ترامپ بعد از اینکه در این دوره در انتخابات آمریکا پیروز شد، جسارت‌هایی را از خودش نشان داده و تصمیماتی خارج از روال دیپلماتیک گرفته و خیلی خوش‌بین بوده که بتواند ایده‌ها و طرح‌هایش را به نتیجه برساند. الان تقریبا در بقیه عرصه‌ها فاقد دستاورد است. او قول داده بود جنگ اوکراین را در عرض یک هفته تمام خواهد کرد اما با دو طرف حیاتی خارج خیلی از طرف دیگر اروپا هم مطلقا نمی‌توانند پیدیرد که روسیه در جنگ موفق شود. موفقیت روسیه در جنگ، دیگر اروپا را تهدید می‌کند، یعنی اروپا همواره در معرض تهدید شوق خواهد بود. جنگی که از اوکراین شروع شد، یک جنگ کاملا واقعی بین روسیه و غرب است. غرب به معنی اروپا و آمریکا است و آمریکا هم پشتیبان بوده و البته الان قدری عقب‌نشینی کرده است. در جنگ تعرفه‌ها نیز حرف‌های او تا چقدر پیش می‌رود. چین از جنگ علیه ایران هم ضرر خورده بودیم و مقداری هم باید حق بدهیم به کسانی که آن دوره این تصمیم را گرفتند. اما نحت تاثیر این دو استراتژی متفاوت که دنیا به سمت اقتصاد رفته و به سمت سیاست‌های انقلابی نرفتیم. چه اتفاقی رخ داد؟ از یک سو دنیا از ۳۵ هزار میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی، امروز به ۱۱۵ هزار میلیارد دلار رسیده و اقتصاد دنیا بیش از سه برابر شده است. این حرکت شتابان در دنیا اتفاق افتاده، درحالی‌که در سوی دیگر ما حرکتی لاک‌پشتی داشته‌ایم و متوسط رشد اقتصادی‌مان کمتر از دو درصد بوده است. نتیجه این شده که سهم ایران از اقتصاد جهانی از ۱.۲ درصد به ۰.۴ درصد رسیده. بسیاری هم از اقتصاد جهانی یک‌سوم شده است. امروز خیلی جدی فکر می‌کنم که ایران نیازمند تغییر راهبرد است. چون در اطراف ما اتفاقات مهمی در حال رخ‌دادن است. آمریکایی‌ها به‌تازگی حرف مهمی زده‌اند، مبنی بر اینکه خاورمیانه می‌تواند اروپای دوم و حتی بزرگ‌تر از اروپا باشد. با این تفاوت که اروپایی‌ها باید خیلی زحمت بکشند که اقتصادشان را سر پا نگه دارند. چون خیلی از مواد و انرژی را ندارند و باید اقتصادی زندگی کنند. ولی خاورمیانه سرشار از منابع است. ترکیبی از خاورمیانه با آسیای میانه و قفقاز: ۴۰۰ میلیون نفر جمعیت است که ثروتمند هستند و مصرف‌کننده هم هستند. الان در این مرحله تاریخی اتفاقی است که در خاورمیانه می‌افتد و اگر ایران نقشی داشته باشد، آسیای میانه هم به واسطه ایران وارد بازی می‌شود و اینکه این منطقه به منطقه مهم اقتصادی تبدیل شود. پس راهبردی در منطقه شکل گرفته که در آن اقتصاد در حال تبدیل‌شدن به محور است. حالا آیا ایران می‌خواهد در آن اقتصاد خاورمیانه اینکه سهم داشته باشد یا نه؟ به نظرم امروز با همه اهمیتی که انرژی هسته‌ای برای ما داشته، چون در انرژی هسته‌ای به نقطه تکامل دانش و فناوری رسیده‌ایم، الان دیگر اولویت‌مان هسته‌ای نیست. اولویت ایران الان اقتصاد است. الان باید با غرب در جنوب خلیج فارس و ترکیه و عراق در غرب ایران، با قفقاز و آسیای میانه در شمال و شمال غربی ایران وارد یک توانه توسعه منطقه‌ای وسیع شویم و در تحولی که قرار است در منطقه ایجاد شود، سهم داشته باشیم. تحولی که براساس آن منطقه به یکی از مهم‌ترین قطب‌های اقتصادی دنیا حتی مهم‌تر از چین، هند و اروپا تبدیل می‌شود. چون منابع نفت و گاز، منطقه معدنی و منابع انسانی داریم. اگر راهبرد کلی فرامنطقه‌ای داریم و همین است و راهبرد اقتصادی بود، می‌توانید آینده ایران را فوق‌العاده باشکوه رقم بزنید. به نظرم این مذاکرات فقط برای حل‌وفصل مسائل ایران و آمریکا نیست. بلکه یک فرصت تاریخی برای تغییر راهبرد به سمت اقتصاد است.

صحبت‌های شما را به دو بخش تقسیم می‌کنم؛ بخش اول درباره ضرورت و الزامات توافق بود و بخش دوم درباره تغییر راهبرد است. آمریکایی‌ها گفتند با جنگ با مذاکره که خیلی پیام روشنی است. چه اتفاقی افتاده که آمریکایی‌ها چنین بحثی را مطرح می‌کنند و این چه ابزاری برای مذاکره دارد که فشار بیاورد؟ درباره تغییر راهبرد به سابقه تاریخی دوران سازندگی اشاره کردید. در همان دوره هم دچار تضادهای اجتماعی، فاصله طبقاتی و بحران‌های اجتماعی و فاصله زیاد طبقه فقیر و غنی شدیم که ناگزیر شدند تغییر راهبرد بدهند و اگرچه به نفع مملکت بود اما محصل تبعات ناخواسته‌ای بود که از اندیشه‌های سازندگی برخاسته بود. الان هم این تغییر راهبرد احساس می‌شود. من با شما موافقم که ایران ناگزیر است هم در سطح داخلی و هم در سطح خارجی، تغییر راهبرد داشته باشد. اما با ساختار اقتصادی ناسالم که برگرفته است مگذاریم. فساد و رانت است. جلوی رانت‌ها در دوباره به اقتصاد برگردیم؟

در مورد بحث اول فکر می‌کنم ایران در فناوری هسته‌ای به حد خوبی رسیده و دنیا کار دیگری هم نیستیم. یعنی دنیا استفاده از فناوری هسته‌ای در تولید بمب و جنگ‌افزار نیستیم. دلیلی ندارد از این برگ برای اهرم‌فشار علیه ایران استفاده نکنیم. ضمنا آمریکا هم که گفته یا جلو یا مذاکره، به این حرف باید پایبند نیستند. آقای ترامپ خودش را زیر نظر بگیرید. ما در این مرحله تاریخی و علاقه‌مند به اتفاق با آقای اوباما جایزه صلح نوبل را بگیرد. شما متحدان آمریکا در جنوب خلیج فارس او را از حرف‌زدن درباره جنگ نهی کردداند. این صحبت‌ها که بر انقلابی‌ترین و جنگ‌روانی است و لذا ایران این مسئله خیلی واهمه ندارد. واقعیت این است که توافق برای آمریکا، ایران و منطقه خاورمیانه مفید است. در خاورمیانه اتفاقی مهم دیگری افتاده و آن اینکه شکافی بین شخص نتانیاهو و تمام ابعاد دسته که ناشی از درندگی و وحشی‌گری نتانیاهو در غزه است. همین شکاف بین عرب‌ها و اسرائیل هم اتفاق افتاده است. درست است که ترامپ هنوز از طرح ابراهیم نام می‌برد اما الان اولویت برای عرب‌ها طرح ابراهیم نیست، بلکه اولویت‌شان پی‌ریزی روابط جدید با ایران است که با کمک ایران بتوانند اسرائیل را مهار کنند. این‌طور نیست که چون اسد سقوط کرده حالا در منطقه هر اتفاقی به ضرر ایران باشد. اصلا این‌طور نیست. درست است که در جاهایی ما امکاناتی را از دست دادیم، اما یک‌جاهایی هم اعراب متوجه شدند که حریف اسرائیل نیستند. برداشت من این است که اروپا، آمریکا و عرب‌ها به یک موازنه قدرت بین ایران و اسرائیل علاقه‌مند هستند. هیچ قدرتی در خاورمیانه بهتر از ایران برای مهار اسرائیل وجود ندارد. این موضوع در مذاکرات برگ برنده ما است. برگ برنده دوم اقتصاد است. اقتصاد دو وجه دارد، یکی اینکه ایران بازار بزرگی است. اینکه در خاورمیانه ۵۰۰ میلیارد دلار در زیرساخت‌های کشور مثل آب، بندر، راه، راه‌آهن، هواپیما و فرودگاه. همچنین هزار میلیارد دلار به بخش خصوصی ایران ظرفیت دارد برای اینکه بخواهد توسعه صنعتی‌اش رقم بزند. ان دوهزار و ۱۰۰ میلیارد دلار می‌تواند از نفت و گاز تامین شد. در حالی که کشور دیگری در منطقه این امکان را ندارد. عراق مثلا منابع مالی را داشته باشد اما فضای سرمایه‌گذاری و منابع انسانی لازم را ندارد. عراق مثلا منابع اما زیرساخت‌هایش خیلی عقب است. ترکیه انرژی مورد نیاز را ندارد و درست است که اقتصادش رشد کرده اما به لحاظ منابع حداقل از جهت انرژی فوق‌العاده ضعیف است. این دروافع یک نقش اثباتی است و ایران تنها کشوری است که ظرفیت سرمایه‌گذاری دوهزار و ۵۰۰ میلیارد دلاری را دارد. اما نقش دیگر وجه اقتصادی، مبتنی بر نفت است. اگر ایران در فشار باشد، اقتصادهای کوتاه بخش خلیج فارس هم به ما خواهش نمی‌توانند کنند؛ چراکه الان دچار بحران شده. ادارات منفی‌اش بر جنوب خلیج فارس هم کشیده می‌شود. یعنی بی‌ثباتی در منطقه ایجاد شود. فقط ایران ضربه نمی‌خورد، تمام متحدان آمریکا در این سفر جرال با هزارو ۵۰۰ میلیارد دلار قرارداد امضا کرد هم زیر سؤال می‌روند. لذا ما سه برگ برنده داریم. حالا هر مانوری را که ایران لازم باشد انجام دهد تا به توافق برسیم و تحریم‌ها رفع شود و آغاز تغییر راهبردی باشد. می‌بینید برگ برنده دوم به منطقه است. اصلا ایران بایش را از کابینش بیشتر درار کرده و ایران است که می‌تواند به کمک عرب‌ها، اسرائیل را مهار کند. برگ سوم هم اقتصادی است. با این سه برگ می‌توانیم در مذاکرات با آمریکا در موقعیت برابر باشیم.

اما در مورد بحث دوم؛ در اقتصاد شما تصمیم می‌گیرید در مسیر اصلاحات اقتصادی حرکت کنید و تبعاتش را چه بپذیرید. مثالی در مورد بورق می‌زنم. شما می‌توانید قیمت بورق را تغییر کنید که به مردم فشار می‌آورد. ولی در اثر تغییر قیمت دو اتفاق رقم می‌خورد؛ از یک سو مصرف مدیریت می‌شود و از سوی دیگر سرمایه‌گذاری ممکن می‌شود. در نهایت به سمت نقطه‌ای می‌رویم که کشور از خاموشی نجات پیدا کند. سال ۱۳۶۷ با وجود اینکه عمده صنایع ایران طی یک شیفت هم کار نمی‌کردند اما چهار ساعت خاموشی در روز داشتیم. دولت آقای هاشمی با اصلاحات در نظام قیمت‌گذاری، منابع را تجهیز کرد و صنعت برق ایران سالانه عمده رشد کرد. رشد مصرف حدود ۴.۵ شد و شبکه برق ایران به نقطه پایداری رسید و دیگر خاموشی نداشتیم. دولتی که براساس آن اصلاحات اقتصادی را انجام داد، اقتصاد خودش را به شما تحمیل می‌کند. در دولت آقای روحانی که آقای ارذکانیان وزیر نیرو بودند، از زد سه هزار تومان تا ۱۵ هزار تومان بورق رفت. دولت نیدرفت قیمت برق را با قیمت ارزی یک دلار تغییر دهد، نتیجه این که در دوره رئیس‌جمهوری آقای روحانی و آقای ارزی رشد مصرف ایران سالانه بیش از هفت درصد و رشد تولید ایران سالانه ۲.۵ درصد بود. سه‌قطاعی که رشد داشته‌اند که باید به مردم ۴۰ هزار میلیارد خاموشی بدهیم. با این شرایط مجبور هستید که راهبرد را تغییر دهید. بله. اصلاحات اقتصادی به مردم فشار می‌آورد اما با فاصله زمانی به رفاه منتهی می‌شود. اینکه کشور بتواند برق را تغییر دهد، سه سال بعد شاهد خاموشی‌ها حل می‌شود اما اگر همین روند را ادامه دهید، به روزی می‌رسیم که باید شش تا هفت ساعت در روز به مردم خاموشی بدهیم. الان صنایع سیمان برق و تولید مواد اولیه ایران با قیمت تولید گرم و قیمت آن فرق بکند که ماه در بیاورد شده است. این بهتر است با اینکه اجازه دهیم ما اصلاحات اقتصادی تولید سیمان، برق و فولاد افزایش پیدا کند، رفاه از اراه افزایش تولید محقق می‌شود. رفاه را با سیمه‌بندی و توزیع فقر نمی‌توان ایجاد کرد. در برنامه سازندگی فکر فوق‌العاده خوب شوره شد ولی در فتحاوش سخنگو بسیار عجله کردیم. مستندی در مورد مرحوم دکتر نوربخش ساخته شده که در آن از آقای مهندس باهنر، به عنوان کسی که در مجلس چهار جزء شخصیت‌های تعیین‌کننده بود، سؤال می‌شود که شما به کدشته چه عقیده دارید؟ ایشان می‌فرمود تعدیل اقتصادی را که آقای هاشمی انجام داد، فکر می‌کردیم خیلی تند است، کندش کردیم. الان متوجه می‌شویم اشتباه کردیم‌او آن روند درست بود. اینکه از اصلاحات اقتصادی بترسید، واقعیت‌های اقتصادی خودش را بر کشور تحمیل کند. فسادی که در کشور وجود دارد مربوط به فقر است. اگر کشور دچار فشار شده باشد درصدی از تجربه کند و بتوانید تورم را زیر ۱۰ درصد بیاورید. فساد کاهش پیدا می‌کند. ولی این‌طور نیست که بلافاصله اتفاق بیفتد. دور زمانی سه تا پنج سال لازم دارد که خودرو را در تجمیرگری‌ها نشان دهد. علی‌رغم همه اقدماتی که رفای آقای هاشمی برای کاهش رشد اقتصادی کشور در مجلس چهارم انجام دادند، کشور دو برابر شد. نتیجه آن شد که توافق برای آمریکا، ایران و منطقه خاورمیانه مفید است. در خاورمیانه اتفاقی مهم دیگری افتاده و آن اینکه شکافی بین شخص نتانیاهو و تمام ابعاد دسته که ناشی از درندگی و وحشی‌گری نتانیاهو در غزه است. همین شکاف بین عرب‌ها و اسرائیل که قرار نیست فدای صد هزار نفر شوند. آن صد هزار نفر فدای ۸۵ میلیون نفر شوند. چه اشکالی دارد؟

چند بار اشاره کردید که نباید امروز را با گذشته مقایسه کرد. به نظر شما تفاوت دولت آقای پزشکیان و آقای روحانی که هر دو بر مبنای سیاست خارجی شکل گرفتند، چیست و نقاط قوت دولت آقای پزشکیان نسبت به دولت آقای روحانی در چه مواردی است؟

نقطه قوت آقای پزشکیان را در تبعیت خیلی مخلصانه و دقیق از رهبری می‌دانم. اعتماد به رهبری را آقای پزشکیان بهتر از دولت‌های قبلی ایجاد کرده است. اما ضعف آقای پزشکیان این است که خروجی یک تشکیلات سیاسی نیست. اساسا دولت با مجلس باید خروجی یک جبهه یا حزب سیاسی باشد که برنامه، افراد تربیت‌شده و نفوذ اجتماعی و سیاسی داشته باشند. تا یک‌چهارمهای مثل آقای پزشکیان نمی‌شود دولت تشکیل داد. دولت موفق دولتی است که خروجی یک جبهه یا حزب سیاسی باتجربه باشد.

ولی نقیض این حرف شما هم وجود داشت؛ دولت‌هایی که از یک جریان سیاسی برآمده‌اند همواره در جبهه تنش‌های زیادی ایجاد کرده‌اند.

تنش سیاسی که بد نیست. تنش سیاسی منتهی به رقابت و رقابت منتهی به رشد می‌شود. روزی که آقای حاتمی و ناطق با هم رقابت کردند، کشور برنده شد. هر دو هم برنده شدند. اینکه بعد طیف بدرند وجه خرد داد آقای ناطق و دوستانش را که شکست خورده بودند زیر سؤال برد، بد بود. اینکه آقای ناطق و دوستانش صحنه سیاسی را ترک کردند و فضا را به جریان‌های ناشناخته‌های مثل آبادگران واگذار کردند که از درونش اجتمعی‌تر بیرون آمد هم اشتباه بود. نزاع سیاسی اگر تراکت لازم را داشته باشد و اصول حکم بر رقابت را رعایت کند مفید است. اگر کسی که برنده می‌شود خودش از حق مطلق نقلی و رقیبش را دعا معرفی نکند، رقابت در فضای سیاسی سازنده است. کشور دوبن پشتوانه خوبی در سیاسی نمی‌تواند اداره شود. کشور باید به وسیله شخصیت‌هایی که خروجی یک حزب یا جبهه سیاسی هستند اداره شود؛ یعنی با کادرهای تربیت‌شده و برنامه‌های مدون. اینکه رئیس‌جمهوری بگوید من نه حزب دارم، نه برنامه دارم و نه افرادی برای کار که خوب نیست. نمی‌شود از جاهای مختلف قرض گرفت و دولت موفقی درست کرد. دولت انسجام نیاز دارد.

آیا نمی‌توان تعبیر دولت موفتازی را برای دولت وفاق به کار برد؟

نه مفهوم وفاق از نظر من بین رئیس‌جمهور و مجلس نیست. اینکه این نیست که دولت برنده به رقبای خودش سهم بدهد. اصلا معنی ندارد. معنای وفاق این است که وفاق در سطح سیاست‌های کلان باشد. اینکه آقای پزشکیان در تمام برنامه‌های مذاکرات گفت من تابع سیاست‌های مصوب رهبری هستم. این وفاقی است که از قانون اساسی بیرون می‌آید و مثبت است. اما اینکه من برنده شدم و تو که رقیب من بودی هم باش، انسجام را از بین می‌برد. دولت باید در کارش صلابت و انسجام داشته باشد.

امروز طبیعی است که فضای خوشبینانه‌ای به وجود آمده و خروجیه صحبت می‌کنیم درباره توافق در مذاکرات است. اما اگر توافق صورت نگیرد در چه اتفاقی می‌افتد؟

برنامه اقتصادی ایران سخت می‌شود. چیچ چیزی بدتر از بلاتکلیفی نیست. کشور را می‌توان هم با سیاست‌های باز و هم با سیاست‌های بسته اداره کرد. هم می‌توان با توافق کشور را رشد داد و هم می‌توان در صورت شکست مذاکرات خیلی‌ها را مدیریت کرد. ولی هرکدام از اینها بسته به شخص خودش دارد. نمی‌خود بگویید من در تحلیل که با دنیا درگیر می‌شوم و با تحریم یکسی مواجه هستم من مخالف اقتصاد ایران پیاده کنم. اقتصاد ایران مربوط به این دوره نیست. در آن صورت اگرآقای پزشکیان نباید وزیر اقتصادی تعیین کند که به اقتصاد ایران بیاید. سال اگر توافق صورت گیرد که می‌خواهد با مدیریت‌کردن منابع محدود سطح حداقلی از رفاه را برای جامعه ایجاد کنند. وقتی آقای احمدی از برجام خارج شد تمام تلاشمان این بود که بسیجم می‌توانیم با اروپا منهای آمریکا کار کنیم. یکی دو سال بود ما گرفته شد و معلوم شد اروپا حتی کاری نمی‌تواند بکند. شخصا می‌گفتم اگر آقای ترامپ از برجام خارج شد دنبال رفاه شدید بکوبید آقای روحانی سیاست برنامه می‌خواهد با توافق با دنیا کارش را جلو ببرد و اقتصاد را با گسترش روابط خارجی راه بیندازد. یعنی قرار نیست در هر حالتی این را ادامه دهیم. اگر توافق به نتیجه نرسد می‌شود کشور را از راه افزایش تولید دیدگاه رهبری تفاوت باشد، باز هم به شما نمی‌رسیم.

به نکته مهمی اشاره کردید؛ اینکه دوران پس از مذاکرات و پس از توافق مهم است. وقتی توافق صورت نگیرد، اینکه از دیگاه منتقلع و عتدالی مدیریت می‌شود. چطور می‌شود مانع جدال خاموشی شد که بین منتقعان و متشرعان شکل می‌گیرد؟

تشخیص من و دولت که کسی مرعب نیست که کسی با گرفتن یک نامه و مجوز، امتیازش را بفروشد و دو قورش گیر می‌آید. این عدد بزرگ نیست. اگر کشور روی روالی بیفتد که در نفت از ۳.۵ میلیون بشکه به ۲ میلیون بشکه برسیم همه سود می‌کنند. الان عدد‌ها آن‌قدر کوچک است که حتی چیزی گیر کسانی تحریم هم نمی‌آید. امروز منافع ایران به جیب کمپانی‌هایی که روی نفت رانت دارند بیاورید. فساد کاهش پیدا می‌کند. ولی این‌طور نیست که بلافاصله اتفاق بیفتد. دور زمانی سه تا پنج سال لازم دارد که خودرو را در تجمیرگری‌ها نشان دهد. علی‌رغم همه اقداماتی که رفای آقای هاشمی برای کاهش رشد اقتصادی کشور در مجلس چهارم انجام دادند، کشور دو برابر شد. نتیجه آن شد که توافق برای آمریکا، ایران و منطقه خاورمیانه مفید است. سیاست‌های اقتصادی تقریبا ثابت مانده. رشد داشته است. می‌رسیم به جایی که رشد اقتصادی خوب است و کشور رو به توسعه است اما بلافاصله دوباره خودمان را گرفتار می‌کنیم و کشور

عکس: سجاد نائی/ شرق

امروز خیلی جدی فکر می‌کنم که ایران نیازمند تغییر راهبرد است، چون در اطراف ما اتفاقات مهمی در حال رخ‌دادن است. آمریکایی‌ها به‌تازگی حرف مهمی زده‌اند، مبنی بر اینکه خاورمیانه می‌تواند اروپای دوم و حتی بزرگ‌تر از اروپا باشد. با این تفاوت که اروپایی‌ها باید خیلی زحمت بکشند که اقتصادشان را سر پا نگه دارند. چون خیلی از مواد و انرژی را ندارند و باید اقتصادی زندگی کنند. ولی خاورمیانه سرشار از منابع است. ترکیبی از خاورمیانه با آسیای میانه و قفقاز: ۴۰۰ میلیون نفر جمعیت است که ثروتمند هستند و مصرف‌کننده هم هستند. الان در این مرحله تاریخی اتفاقی است که در خاورمیانه می‌افتد و اگر ایران نقشی داشته باشد، آسیای میانه هم به واسطه ایران وارد بازی می‌شود و اینکه این منطقه به منطقه مهم اقتصادی تبدیل شود. پس راهبردی در منطقه شکل گرفته که در آن اقتصاد در حال تبدیل‌شدن به محوراست

حاشیه‌نویسی بر کتاب «دروا» نوشته عزیز شمس

زخم فقدان و فراق

وحید معتمدنژاد

نام بت من به غایت حُسن
سببی است نهاده بر سر سرو

کاروان بـه پیش می‌رود و ابرهای خاکسـتری چتری بر رهگذران جلالک گسـترانده که بـه قصد صعود قلـه، راه را پیش می‌برند و با خیال ریزش بهمن در جدال با مین با تمام ناملایمات هرچند خسـته و شکسـته هم از باب دل و هم از باب اعضای تن، سـوار بر اسبانی چابک که آنان نیز در هم فرو رفته و فرو خفته‌اند، به مقصد می‌رسند. اینجا که رسـیده‌اند جبهه‌ای نیست که هم‌قطار قطاری از رکبارتیر و کمانی باشـد که سری را به قصد سـقوط دشـمن نشانه می‌رود. که استعاره‌ای اسـت از جنس پیشمرگ و پیشـمرگانی از قوم کُرد که دلالت بر مردانگی و اسطوره‌سازی دارد. پیشمرگی که با ابتار و آگاهی در تحقـق اهداف درونگر شـخصی و برونگر اجتماعی توام باشـد. به قلعه‌ای رسـیده‌اند که «حیران» تنها نام نیسـت و معانی گوناگون دارد. هم زنده اسـت و عاشق که بسان «شـیرین و فرهاد»، «لیلی و مجنون» قلعه را فتح می‌کند. هم نامی بر مردگان که به وقت معرفی در خود گورسـتان را معنی می‌کند. زنده است تا برگردد و از دفترچه خاطراتی نقل کند و مرده است تا بفهماند «قبرستان گورستان رازهای مدفون‌شـده است. هر گور مدفن رازی اسـت بزرگ. هر کس که راز بزرگش را با خود به گور برده باشد، به راستی مرده‌ای واقعی است و هر کس که راز هم ندارد مرده‌ای است در لباس مردگان».

داد بشر را در عشـق روایت می‌کند و سـرودگی حس و احسـاس که در نهایت گنج و معوج می‌شوند تا امتحان کند و به همه بفهمانند میل به قدرت چنان در روح و بطن آدمی رسوخ می‌کند که حتی پس از مرگ نیز در کالبد او به زیست ادامه می‌دهد و به مومیایی فراعنه و قبور بزرگ‌وبرق می‌انجامد. داستان جنگ در این کتاب نه قطع عضو رزمنده‌ای اسـت که در را به درمان نشـیند و سـبس ترفیع مقام و درجه جانبازی بگیرد. که سخن از استقلال کشور اسـت و جنگی که با به خطر افتادن تمامیت ارضی آن، قطع عضو را به‌مثابه جدایی طلبی می‌پندارد کـه این عضو معقول به دلیل مواجهه با پدیده گسـست تاریخی هویتی دیگر نمی‌تواند چون گذشته به حیاتش ادامه دهد و به تعبیری بسـیار زیبا «استقلال ممکن است به آزادی کمک کند اما هرگز نمی‌تواند باارزش‌تر از آزادی باشد و استقلال لزوما با خود آزادی را به ارمغان نمی‌آورد».

اینجا جنگ آیا حقیقت اسـت و یا رسیدن به حقیقت بحثی است کـه هر کس به اندازه فهم و شـعور خود به آگاهی از آن می‌رسـد: «برخی حقیقت را چون فیلی در تاریکی دانسـته که هر کس به‌زعم خود به بخشی از آن دسـت پیدا کرده است. با تابش نور و پس‌زدن تاریکـی همگان به حقیقت پی می‌برند. اما در این اسـتدلال وقتی خواهد لنگید که بیرسیم آن روشنایی و آن نور را چه کسـی و از کجا می‌یابیت تابناد؟» و زیباتر آنکه: «حقیقتی نسـبت؟ مگر کام‌های تو در مسـیر تسـامی حقیقت، همین!».

سرایانی که به قله رسیده‌اند در روزمرگی غرق‌اند و عادت چنان بر آنها مسـتولی شـده که نیاز و خلاقیت از آنان سلب و از هر کنش و واکنشـی به دورند. زندگی در اینجا دو رو دارد. روی بیرونی که در محاصـره روزمرگی و اخبار و تقویم و سـاعت اسـت و رویی درونی که هر انسـانی خودش رویاتگر خویش اسـت و به دنبالش زندگی راز می‌شـود. زندگان اینجا از عمق خیال بـه دنیایی با می‌گذارند که راز، از مرز زیسـتن صادقانه بـه سـمت عزلت‌نشـینی ره کج می‌کند و در ناآگاهی به سـمت مکنونـات به پیش مـی‌رود. زندگی از یک مغز نافرمان به سـوی نقوش اسـلیمی با لجک و تونج و طرح‌های تلفیقی نویدی اسـت بر احیای دوباره زندگی همراه با واقعیت‌های فراموش‌شده‌ای که صرفا راز نیسـت و حقیقت دارد. اینجا خانه نه از نوع گچ و خاک و آجرهای منقوش به قدمت تاریخ که از نوع سـنگ اسـت و سنگر. سـنگری انباشته از جعبه‌های شـک و تردید و راز، و صندوقـی وهم‌انگیز که در خود دفترچه‌ای با تمام راز و نیازی خفته در خود دارد و برای دیگرانی به اسـتقبال فردا می‌رود که ثابت کند: «ما به دو دلیل می‌نویسـیم یا برای برگـردن خلأ و جای خالی‌مان از چیـزی که کم داریم یا برای بیرون‌کشـیدن چیزی که بیش از ما و در ما حضور دارد».

مفهوم نوشتن نه‌فقط سردن قلم بر کاغذ است که بیشتر برگردن حفره‌های وجود از هر خلل و فرحی اسـت و تصمیم به افشـای راز دلی از پسـتوهای انکار و کتمان ناخودآگاهت که زبان بی‌اختیار مسـیر گنگ و مه‌آلودی را برای بیان انتخاب می‌کند و از زشـتی و پلشـتی جنـگ نمی‌گوید و خوانشـده را با تمام مشـقات ماموریت جنگی با زیبایی‌های طبیعتی فراتر از خشـونت که در آن سـوی قله در انتظار چشمان زیباپسند است، آشنا می‌سازد و از دلتنگی و دل‌گرفتگی سخن می‌راند. «چراکه فقط این دشمن نبود که به خاک ما تجاوز کرده بود که ما نیز به طبیعت و خاک و حیوانات حمله و جفا کرده بودیم».

صدا و نوای دل‌انگیز و موسـیقی جادویی هنرمندان نامی کشـور با مضمون وطن‌پرستی که از بلندترگوی ناخراش بخش می‌شود نقب به عمیق‌ترین نقطه احسـاس کسـانی اسـت که ناخودآگاه بر ادامه مسـیری خطرناک به داخل خاک دشـمن ترغیب می‌شوند بی‌آنکه خود بدانند آن‌سـوی خاکریز چه سرنوشـتی برایشـان رقم خواهد خورد! خسـروی داستان ما، قبل از هر اعزامی از اعزام حس خود به دل عاشقی می‌گوید که توانسته بوی نیاز را صدها فرسخ آن‌سوتر در نوشـته‌ای دلربا به راز درآورد و بعد از گذشت دو سال اینک در ظاهر عاشق در وجود معشوق بدرافشانی کند و آن بذر کل دهد و لابه‌لای دفتر خاطرات رزمنده‌ای خشـک شـده و به بوئیند. بویی که پس از گذشـت سالیانی بر رابحه معشـوق عطرافشانی می‌کند و با خود بوهایی از اسطوره تا حماسـه، بوهایی از سربازان و پیشمرگان، بوی شـرنک و درد و انزجار، بوی شـکوه و کوه و برف و خون و... از خود ساطع می‌نماید. دفترچه‌ای که در آن ابر و باد و مه و خورشید و فلک هـر یک در جای‌جای ورقش حکایت از نقش طبیعت در رویارویی با حس انسـانی است که عشق را نه در خشـونت جنگ که در وصف زیبایی‌ها و ارتباط شاعرانه عاشـق با معشوق و خدا می‌داند. از بیان قصه‌های «ماه ننه» چه شـاعرانه یاد را این‌چنین توصیف می‌کند که این روزها و نفیرهای لرزان پنجره‌ها، ترجمان آواز روح باد اسـت در گذر از دشـت‌ها و کوه‌ها و دریاها و زیباتر آنجا که می‌گوید باد نشانه رهایی و آزادی است، و عجیب‌تر آنکه معتقد است باد اگر در شهر و دیاری گرفتار شود و راه گذرش مسـدود، توفان به پا خواهد کرد، هرگز نمی‌یابست مسیر باد را بست!

رودررویی اسـطوره‌ای آدم و حوا و نافرمانی آدم از اطاعت محض او از خدا که اینجا با میل خودآگاه به سمت حوا متمایل شد و داستان خلقت را در چرخه دیگری به بحث کشید، عشق را به مسیری کشاند که از قدرت انسان در هر سیستم مخوف و دیکتاتورانه‌اش بکاهد و او را به سوی درک حقیقت سوق دهد، علتی که دلیل رفتن به جبهه‌ای بود تا تقابل امپراتوری قدرت باشـد با فرایند رشد و تکمیل روح و عشـق زمینی و انسانی. عشقی که آدم و حوا آن را در زمین ترجیح دادند که عشـقی اسـت محدود و قابل فنا و مرگ‌پذیر، چون همین حضور مرگ اسـت که آدم و حوا را به هم پیوند می‌زند و عشق بدون مرگ محال اسـت که اتفاق بیفتد یا به عبارتی «عشق دربی‌نهایت‌هاراده نمی‌شود، همین حد و محدودیت است که انسان را به سوی لذت و عشق راغب و میـل را زنده نگه می‌دارد». و تمثیلی که جبهه جای می‌نبود. دلیل بود. «نوشتن و نوشتن و نوشتن‌ها از زخمی کهنه، زخم فقدان و فراق و زبان/ و کاری‌تر از هم زخـم انزوا: همه تاریکی‌های وجود مابند که باید بیندیرمیـشـان اما نمی‌بایست در برابرشان به زانو درآییم بلکه باید بر آنها مسلط شویم. او بهترین راه عبور از گزند زخم‌ها را در توسل به هنر می‌دانست و چه هنری بهتر از نوشتن!».

و از قله که فرود می‌آیی در رؤیای برگشتنی به ذات و هویت خودت هستی که باران و دریا را طلب می‌کنی تا از ساحل دور می‌شوی و بر پهنای آب ابری هولناک بالای سرت هستی نمی‌یابد و باز بوی باروت و خون هر جا به مشام می‌رسد. از ترس از خواب بیدار می‌شوی و یک روز آقایی قصد برگشت به خودت و آن روزهای تلخ و شیرین مدرسه را در تو تداعی می‌کند که ناگهان هجوم ابری سـنگین و درهم‌تنیدن لایه‌های برفی سـنگین که نامش بهمن اسـت تـو را درگیر می‌کند. بهمنی سراسر حیران و سرگشتگی که تا کنون ادامه دارد و پیامی که از سـراچیر هنوز تازه است و بوی کهنگی نمی‌دهد و تفسیری است بر ادامه زندگی در ماورای هستی: «خوگن به این باور که مرگ برای ما هیچ است... زیرا زمانی که هستیم مرگ نیست و آنگاه که مرگ می‌آید ما نیستیم. مسئله این است که چگونه می‌توان جلوی جهش‌هرزان باغت. و جالب اینکه این آشتی و وصلت به شکل عجیب و آیوبنگی شبیه وصلت دو سرزمین بود و سرزمین فراهمه است.

سیاست کلی اثر سیاست فرق تل است. سیاست فرق تل مادرانه است: سیاست خواباندن، سرگرمکردن و مراقبت. اما سیاست واقعی با همان بخش‌بندی‌اند امر محسـوب. همان چیزی است که به معنای دقیق کلمه جهش داستان خواهد داشت. چراکه سیاست اساسا بعلی‌ی ادغام «همه با مردم» در قدرت و ما در داسـتان چیزی نمی‌بینیم، جز بسازی تخ و تخت. «لطف خداداد» همه معادلات را در خود حل کرده و قدرت دارد داسـتن و هرگونه صلاحیتی با نوعـی منطق حاکم بر حرمسـرا خلاصه شده در انتصال به خدایان. به عبارتی نوشته‌شدن را با دقت و بـاوسـواس به دورش تنیدن خـندگی و چه‌بسا نامیدی از سیاست و نبودهای سیاسـی، به‌مثابه سازوکارهایی برای چ